

درباره جنبش کردستان

مصاحبه وریا محمدی از سازمان کومه‌له با منوچهر صالحی

وریا محمدی: لطفاً برای خوانندگان سایت و نشریه ما بیشتر خود را معرفی کنید.

صالحی: من در مهر ماه ۱۳۲۱ در بناب آذربایجان زاده شدم، اما از آن‌جا که پدر و مادرم گیلانی بودند، دوران کودکی، دبستان و بخشی از دوران دبیرستان را در شهر رشت که پایتخت استان گیلان است، سپری کردم. پس از آن در تهران بودم، در این شهر دیپلم گرفتم و در سال ۱۳۴۲ برای ادامه تحصیل به آلمان آمدم. در این کشور در رشته معماری و شهرسازی فارغ‌التحصیل شدم و بیش از ۳۲ سال به عنوان شهرساز شاغل بودم و در حال حاضر بازنشسته هستم.

در دوران حکومت دکتر علی امینی که فضای سیاسی کمی باز شده بود، با جبهه ملی که تظاهرات هشتاد هزار نفری میدان جلالیه را تدارک دیده بود، در ارتباط قرار گرفتم و در جلسات هفتگی که روزهای جمعه در منزل زنده‌یاد دکتر صدیقی تشکیل می‌شد، گاه‌گاهی شرکت می‌کردم. در این جلسات جهان پهلوان تختی نیز که شخصیت ورزشی نامداری بود، شرکت می‌جست. پس از تعطیل فعالیت جبهه ملی، کار سیاسی سازمان‌یافته انجام نمی‌دادم، اما در قیام خونین ۱۵ خرداد شرکت غیرفعال داشتم، یعنی در کنار تظاهرکنندگان می‌رفتم، بدون آن که به صف آن‌ها پیوندم.

با آمدن به‌خارج از کشور به عضویت کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی درآمدم و هم‌چنین عضو جبهه ملی ایران در آلمان شدم. در هر دو این سازمان‌ها فعال بودم و طی سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱ عضو هیئت اجراییه جبهه ملی خارج از کشور بودم. سپس در سال ۱۹۷۱ با برخی از رفقای جبهه ملی و برخی از چپ‌های مستقل، «گروه کارگر» را به‌وجود آوردیم و نشریه تئوریک با نام «کارگر» انتشار دادیم.

با پیروزی انقلاب به ایران بازگشتم، در آن‌جا در انتشار نشریه «کارگر» که چند شماره انتشار یافت، فعال بودم. با تشکیل «جبهه دمکراتیک ملی ایران» عضو آن سازمان شدم. پس از بازگشت دگرباره به اروپا، پس از آن که «جبهه دمکراتیک ملی ایران» از نامزدی ریاست جمهوری مسعود رجوی پشتیبانی کرد، از این جبهه استعفاء دادم، زیرا بر این باور بودم و هستم که «سازمان مجاهدین خلق» نیروی مذهبی می‌باشد و در پی تحقق دولتی ضد سکولار شبیه رژیم جمهوری اسلامی است. از آن پس با گروه «اتحادچپ» همکاری می‌کردم که از وحدت چند گروه چپ تشکیل شده بود. پس از سرکوب جنبش در ایران و انشعاب در «اتحادچپ» به «سازمان مبارزه برای ایجاد جنبش کارگری» پیوستم. پس از انشعاب در این سازمان، در تأسیس «سازمان سوسیالیست‌های ایران» در خارج از کشور فعال بودم. چندی بعد از این سازمان جدا شدم و ۱۳ سال پیش با برخی دیگر از رفقای چپ «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» را به‌وجود آوردم که هنوز فعال است و ماهنامه «طرحی نو» را انتشار می‌دهد.

علاوه بر این، طی سال‌های گذشته ده‌ها مقاله و رساله و نیز چندین کتاب درباره مسائل ایران و سوسیالیسم نوشته و ترجمه کرده‌ام که در این رابطه می‌توان از کتاب‌های «ایران و دمکراسی»، «پدیده شناسی بنیادگرایی دینی»، «گفتاری درباره تروریسم» نام برد. هم‌چنین تا کنون دو جلد از آثار کارل کائوتسکی را به فارسی ترجمه کرده‌ام که عبارتند از «دیکتاتوری پرولتاریا» و «انقلاب پرولتری و برنامه حزب آن».

پرسش: در مقطع انقلاب بهمن و در حالی که ایران یک پارچه علیه رژیم شاهنشاهی به‌پا خواسته بود، به‌طور مشخص نقش جنبش کردستان را چگونه دیدید؟

پاسخ: در آن دوران نقش جنبش کردستان و به ویژه نقش «حزب دمکرات کردستان» به رهبری دکتر قاسملو در مجموع مثبت بود، زیرا جنبش کردستان خود را بخشی از جنبش سراسری ایران می‌دانست و گردان در کنار دیگر برادران ایرانی خود علیه رژیم شاه مبارزه می‌کردند. پس از سرنگونی رژیم شاه که دوران «بهار آزادی» آغاز شد که در آن هرج و مرج و آشوبی همه جا را فرا گرفته بود، در کردستان نیز با توجه به یک‌چنین فضای سیاسی کژروی‌هایی در رابطه با پیش‌برد مبارزه علیه استبداد دینی که که صدای پایش را می‌شد شنید، دیده شد که در این رابطه گروه و سازمانی را نمی‌توان محکوم کرد. هردمبیلی و هرج و مرج البته سبب پیدایش چنین وضعیتی در همه جا می‌شود.

پرسش: در حالی که در همان مقطع فوق ایران دچار تحولی بنیادین در ساختار سیاسی شد، نقش جنبش کردستان را در ایستادگی در مقابل رژیم بعد از استقرار چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ: برخلاف باور شما، ساختار سیاسی ایران در نتیجه انقلاب دچار تغییر و تحول بنیادین نشد. استبداد شاه رفت و جای آن را استبداد دینی گرفت. انقلاب نتوانست استبداد سیاسی را از میان بردارد و این امر نیز به ساختارهای اقتصادی ایران مربوط می‌شود که من با انتشار کتاب «ایران و دمکراسی» کوشیدم نشان دهم که چرا زیرساخت‌های ایران هنوز برای تحقق دمکراسی سیاسی در ایران فراهم نیست. با توجه به آنچه رفت، «ایستادگی» جنبش کردستان در برابر رژیم اسلامی، مقاومت برای زنده ماندن بود و به همین دلیل نیز باید از آن پشتیبانی می‌شد. در آن دوران «جبهه دمکراتیک ملی ایران» با هم‌کاری رفیق شهید مهندس مرتضی موسوی «کنگره خلق‌ها» را در حمایت از اقلیت‌های قومی و خلقی در تهران تشکیل داد که کار درخشانی بود. علاوه بر آن، در دورانی که هنوز رژیم اسلامی نتوانسته بود سلطه نظامی خود در کردستان را به طور کامل برقرار سازد، کردستان «پشت جبهه»‌ای بود برای همه نیروهایی که در دیگر نقاط ایران مورد یورش نیروهای سرکوبگر رژیم اسلامی قرار گرفته بودند و می‌توانستند برای گریز از چنگال استبدادی که بی‌رحمانه مخالفین سیاسی خود را سر به‌نیست می‌کرد، به کردستان بگریزند و در آن‌جا از امنیت برخوردار شوند.

پرسش: شما به‌عنوان یک فعال سیاسی ایرانی و به مثابه یک ناظر، احزاب موجود در کردستان ایران را چگونه می‌بینید و آیا اثرگذاری آن‌ها بر مبارزات سیاسی در سه دهه اخیر را مثبت ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ: تا آن‌جا که من آگاهی دارم، در کردستان ایران دو نیروی سیاسی نسبت به رژیم اسلامی در ایو‌زیسیون قرار دارند. از آن‌جا که حوزه فعالیت این دو نیرو در همان محدوده کردستان است، در نتیجه اثرگذاری آن‌ها در مبارزات سیاسی سه دهه اخیر نیز محدود است. حزب دمکرات کردستان کوشید با پیوستن به «شورای ملی مقاومت» که رهبری آن در اختیار سازمان مجاهدین قرار داشت، به اثرگذاری خود در مبارزه سیاسی سراسری ایران بی‌افزاید، اما همان‌طور که دیدیم، این وضعیت زیاد دوام نیاورد و حزب دمکرات به هم‌کاری خود با آن «شورا» پایان داد. کومه‌له نیز تا کنون کوشیده است در اتحاد با نیروهای «چپ» ایران که نیروی کوچکی را در سطح مبارزه سراسری تشکیل می‌دهند، بر سیاست ایران تأثیر گذارد. ابعاد این تأثیر گذاری بسیار اندک بوده است، زیرا همان‌طور که گفتم، جنبش «چپ» خود کوچک و ضعیف است. علاوه بر آن، این دو نیرو، برای خواست‌های منطقه‌ای خود در مقایسه با خواست‌های سراسری ارجحیت قائلند و

شرط شرکت در مبارزات سراسری را وابسته به پذیرش خواست‌ها و مطالبات منطقه‌ای خود از سوی دیگر سازمان‌های سیاسی ساخته‌اند. با توجه به این واقعیت می‌توان نتیجه گرفت که تأثیرگذاری نیروهای کرد در مبارزه سراسری زیاد نبوده است. پرسش: از آنجا که کردستان در کنار دیگر مناطق ایران مورد سرکوب رژیم قرار داشته، اما همواره نوعی اجحاف بر مردم کرد روا داشته شده که بارها از سوی احزاب سیاسی کرد مورد اشاره بوده است (تداوم اعدام‌های سیاسی و ...) دلیل اعمال چنین فشارهای مضاعفی را در چه می‌بینید؟

پاسخ: در زبان آلمانی به این گونه پرسش‌ها Suggestivfrage می‌گویند، یعنی پرسشی که در آن یک سلسله از پاسخ‌ها گنجانیده و یا «تلقین» شده‌اند. هدف طرح چنین پرسش‌هایی آن است که دست و پای پاسخگو را ببندند و از او بخواهند آنچه را که در پرسش به‌مثابه «واقعیت» تلقین شده است، به عنوان «واقعیت» بپذیرد، در حالی که بسیاری از آن یادآوری‌های شما از نقطه‌نظر من «واقعی» نیست و بلکه از مواضع سیاسی شما و شاید هم حزبی که دارای فعالیت‌های منطقه‌ای هستند، نشأت می‌گیرد.

رژیم اسلامی همه «غیرخودی‌ها» را سرکوب می‌کند، زیرا رژیم اتوکراتیک و اولیگارشیک دینی است. این رژیم حتی، بر حسب این که توازن نیروهای «خودی» چگونه باشد، در بعضی مواقع برخی از نیروهای «خودی» را نیز سرکوب می‌کند. بنابراین اعدام‌ها و سرکوب‌ها، ویژه کردستان و یا استان دیگری نیست و بلکه از ذات رژیم اسلامی سرچشمه می‌گیرد. اگر دامنه سرکوب و اعدام‌ها در کردستان و یا خوزستان بیش‌تر است، پس باید نتیجه گرفت که مقاومت نیروهای «غیرخودی» در این استان‌ها بیش‌تر از جاهای دیگر است. اما این بدان معنی نیست که اگر همین مبارزه در خراسان و یا گیلان رخ می‌داد، سرکوب و اعدام در آنجا کم‌تر می‌بود.

البته تمامی نیروهایی که دارای خواست‌ها و مطالبات منطقه‌ای هستند، از ستم و فشار مضاعف سخن می‌گویند و شما نیز با این پرسش خود کوشیده‌اید، همین مطلب را به من «تلقین» و یادآوری کنید. اما من بر این باور نیستم که مردم کردستان ایران به‌خاطر وابستگی قومی-ملیتی خویش با ستم مضاعف روبرویند. در ایران، بر عکس اسرائیل، هیچ کس چون کُرد، آذری و یا فارس است، از امتیازهای ویژه‌ای برخوردار نیست و یا آن که از برخی حقوق مدنی خود محروم نمی‌شود، در حالی که در اسرائیل هیچ عرب‌تباری نمی‌تواند سرباز ساده، ژنرال ارتش، نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور در این کشور گردد. به عبارت دیگر، در ایران وابستگی قومی سبب محرومیت از یک سلسله حقوق مدنی نمی‌شود، اما وابستگی دینی سبب می‌شود تا یک سنی، یک ارمنی، یک زرتشتی، یک یهودی و یا یک لائیک ایرانی تبار نتواند «ولی فقیه»، «رئیس‌جمهور»، «وزیر» و ... شود. به همین دلیل نیز تنها در رابطه با دین می‌توان از ستم و یا فشار مضاعف سخن گفت. آنچه که در ایران شاهد آنیم، این حقیقت است که اولیگارشیک روحانیت هر کسی را که با حکومت و سلطه سیاسی او مخالف باشد، سرکوب می‌کند.

پرسش: یکی از نگرانی‌های در پیش رو موضوع برخوردهای احتمالی میان کُرد و آذری در ایران آینده است. شما به‌عنوان یکی از فعالان سیاسی در این مورد چه دیدگاهی دارید و آینده را چگونه می‌بینید؟ به اعتقاد شما برای ممانعت از بروز چنین احتمالی راه کار صحیح از نظر شما چیست؟

پاسخ: باید میان خواست‌های سیاسی برخی از سازمان‌های کُرد و آذری با خواست‌ها و مطالبات مردم این استان‌ها فرق گذاشت. این سازمان‌ها چون دارای ایدئولوژی ناسیونالیستی منطقه‌ای (ناسیونالیسم قومی) هستند، در نتیجه هر یک برای کشور احتمالی خود مرزهایی را تعیین کرده‌اند و بر سر برخی از مناطق اختلاف نظر وجود دارد که آیا به‌طور مثال نقده بخشی از کردستان است و یا آذربایجان. به‌همین دلیل نیز این گونه سازمان‌های منطقه‌ای از همین حالا برای یک‌دیگر خط و نشان کشیده‌اند و هر یک تبلیغ می‌کند که از یک وجب از خاک میهن خود نخواهد گذشت و از آن با چنگ و دندان دفاع خواهد کرد.

همین واقعیت نشان می‌دهد که این گونه سازمان‌های منطقه‌ای دارای نظرگاهی آینده‌نگر نیستند و بلکه با ایدئولوژی ناسیونالیستی که اینک در سده ۲۱ کاملاً فرسوده شده است و به گذشته تاریخ تعلق دارد، می‌خواهند آینده خلق خود را سازماندهی کنند. امروز شاهد آنیم که در اروپا، بسیاری از دولت‌های ملی که پس از پیدایش مناسبات سرمایه‌داری بر اساس ایدئولوژی ناسیونالیسم به‌وجود آمدند، در اتحادیه اروپا متشکل شده‌اند و از بخشی از حقوق ملی خود داوطلبانه گذشته‌اند تا بتوانند در عصر «جهانی‌شدن» آینده خود را به‌تر و در هم‌کاری با همسایه‌گانشان سازماندهی کنند. اما در ایران نزدیک به دو هزار و پانصد سال است که اقوام مختلف با هم‌دیگر در یک واحد سیاسی هم‌زیستی دارند و اینک برخی از سازمان‌های قومی و منطقه‌ای خواهان جدائی از ایرانند و می‌پندارند با ایجاد دولت ملی می‌توانند از آینده به‌تری برخوردار شوند. امروز می‌بینیم که اقتصادهای شکوفان در کشورهایی به‌وجود می‌آید که از سرزمینی فراخ و تراکم جمعیت زیاد برخوردارند، زیرا در چنین کشورهایی هم تراکم سرمایه بیش‌تر است و هم نیروی کاری که می‌توان از درون آن نیروهای متخصص و ماهر را یافت تا بتوان به‌تر و بیش‌تر تولید کرد.

با توجه به آنچه گفتیم، بر این باورم که جنبش‌های منطقه‌ای، جنبش‌هایی عقب‌گرا هستند و نه آینده‌نگر. جنبشی که به آینده می‌نگرد، باید بداند که فقط با داشتن روابط حسنه با همسایه‌گانش می‌تواند از صلح و امنیت و رشد برخوردار گردد. نیروهایی که از همین حالا برای یک‌دیگر خط و نشان می‌کشند، فردا اگر به قدرت سیاسی دست یابند، با راه انداختن جنگ‌های برادر کشی، بسیاری از پل‌هایی را که اینک میان اقوام و خلق‌های ایران وجود دارد، تخریب خواهند کرد و شرایطی را به‌وجود خواهند آورد که در آن وضعیت، بسیاری از این دولت‌های کوچک مجبور خواهند شد خود را به قدرت‌های جهانی وابسته سازند تا بتوانند دوام داشته باشند. امروز شاهد آنیم که چگونه در کوزوو، حکومت این ایالت با وابسته ساختن خویش به آمریکا و اتحادیه اروپا، می‌خواهد به‌استقلال دست یابد. در مورد حکومت خودمختار کُرد در عراق نیز همین گرایش را می‌توان تشخیص داد. چنین سرنوشتی نیز در انتظار حکومت‌هایی خواهد بود که با در پیش گرفتن سیاست ناسیونالیستی قومی - منطقه‌ای خویش، می‌خواهند از ایران جدا شوند و حکومت‌های مستقل خود را به‌وجود آورند.

تنها راه جلوگیری از چنین برخوردهای احتمالی آن است که همه اقوام و ملت‌های ایران به سنت ۲۵۰۰ ساله خود ادامه دهند و بکوشند با حفظ وحدت ملی خویش، زمینه را برای تحقق حکومتی فدرال و در عین حال دموکرات در ایران فراهم آورند. در چنین حالتی نیز می‌توان مرزهای استان‌های مختلف را از طریق دموکراتیک حل کرد، یعنی تعیین چنین مرزهایی را باید به مردمی وا گذاشت که در این مناطق زندگی می‌کنند. اگر اکثریت مردم نقده تصمیم گرفت به استان آذربایجان تعلق داشته باشد، باید رأی این اکثریت را بپذیرفت و بالعکس، اگر آن‌ها خواهان ماندن در استان کردستان شدند، باید به خواست و تصمیم آن‌ها احترام گذاشت.

پرسش: روابط اپوزیسیون کُرد با دیگر نهادهای اپوزیسیون را چگونه دسته‌بندی می‌کنید و لطفاً با ارائه تصویر خود از این قضیه، بفرمائید برای توسعه چنین ارتباطاتی چه باید کرد؟

پاسخ: مشکل اصلی نیروهای اپوزیسیون ایران، پراکنده‌گی آن‌ها است، زیرا هر گروه از هر طیفی دارای خواست‌ها و مطالبات ویژه خویش است و در بسیاری از موارد نمی‌توان میان این خواست‌ها و مطالبات منجر مشترکی یافت. به‌طور مثال، بخش سلطنت‌طلب هر چند از دموکراسی و آزادی سخن می‌گوید، اما در نهایت خواستار بازسازی سلطنت پهلوی در ایران است. بخش ملی- مذهبی نیز هر چند بر تحقق آزادی و

دموکراسی تأکید دارد، اما در نهایت خواستار تحقق حکومتی است که ارزش‌های اسلامی شالوده سیاسی آن حکومت را تشکیل دهند. هم‌چنین نیروهای جمهوری‌خواه لائیک چون نه سلطنت را می‌خواهند و نه جمهوری اسلامی دموکراتیک را، در نتیجه نمی‌توانند با آن بخش‌های دیگر به توافق رسند. نیروهای اپوزیسیون منطقه‌ای نظیر سازمان شما، هر چند از آزادی و دموکراسی سخن می‌گویند، اما برای تحقق استقلال سیاسی منطقه خود الویت قائلند و در نتیجه تنها از این زاویه می‌توانند با دیگر نیروها هم‌کاری کنند، در حالی که بیش‌تر نیروهای سیاسی اپوزیسیون که دارای خصوصیت منطقه‌ای نیستند، حفظ تمامیت ارضی ایران را خواهند و در نتیجه حاضر نیستند با گروه‌هایی هم‌کاری کنند که تمایل به تجزیه ایران دارند و یا آن که سیاست کلان آن‌ها می‌تواند به تمایل به تجزیه ایران دامن زند. این‌ها مشکلاتی است که می‌توان مشاهده کرد. تمامی تلاش‌های تا کنونی در خارج از کشور نیز نتوانسته است سبب شود تا میان این گروه‌ها و طیف‌های سیاسی اعتماد متقابل پدید آید تا آن‌ها بتوانند با داشتن اعتماد به یک‌دیگر، جبهه سیاسی مشترکی را به‌وجود آورند. به باور من، تا زمانی که نتوان میان نیروهایی که ذات تشکیلاتشان دموکراتیک نیست، اما برای دستیابی به خواست‌های سیاسی خویش، خود را در پس شعارهای آزادی‌خواهانه و دموکراسی پنهان ساخته‌اند و نیروهایی که دارای بافت تشکیلاتی دموکراتیک هستند و شعارهایشان بازتاب ذات واقعی آن‌ها است، توفیر گذاشت، نمی‌توان به سوی اتحادی فراگیر گام نهاد و در نتیجه، این روند تفرقه و پراکنده‌گی هم‌چنان دوام خواهد داشت.

طی ۲۹ سال گذشته ده‌ها و شاید صدها راه‌کار و طرح برای اتحاد نیروهای اپوزیسیون ارائه شدند، اما دیدیم که همه‌گی آن طرح‌ها نتوانستند پیاده شوند. علت اصلی این وضعیت آن است که این راه‌کارها و طرح‌های ارائه شده، وضعیت واقعی مبارزه طبقاتی در ایران را بازتاب نمی‌دهند. در حال حاضر مبارزه طبقاتی اکثریت مردم ایران سویه سرنگونی رژیم را ندارد و به‌همین دلیل نیز میان خواست‌ها و مطالبات گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی که در جهت سرنگونی رژیم مبارزه می‌کنند، و مبارزه طبقاتی واقعی که در ایران در جریان است، نمی‌توان هم‌سوئی یافت. تا زمانی که چنین است، تمامی راه‌کارهای ارائه شده برای ایجاد جبهه‌ای از نیروهایی که در جهت سرنگونی رژیم مبارزه می‌کنند، ناکام خواهد ماند و زمانی که مبارزه طبقاتی در ایران تغییر مضمون دهد و هدف آن سرنگونی رژیم ولایت فقیه باشد، در آن‌صورت آن جنبش شرائطی را به‌وجود خواهد آورد که برای بسیاری از نیروهای سیاسی، برای آن که بتوانند هم‌چنان در میدان مبارزه حضور داشته باشند، راه دیگری جز وحدت با یک‌دیگر باقی نخواهد گذاشت. همین مبارزه طبقاتی واقعی نیز سبب خواهد شد که یکی از این نیروها به نیروی تعیین‌کننده در عرصه سیاست روز بدل گردد و دیگر نیروهای سیاسی را به دنباله‌روی از خود وادار سازد. این مکانیسم را نه فقط در انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، بلکه در تمامی انقلاب‌هایی که تا کنون در جهان رخ داده‌اند، می‌توان یافت.

پرسش: همان‌گونه که هویدا است، یکی از مهم‌ترین چالش‌های اپوزیسیون ایرانی تشتت و عدم هم‌بستگی میان این نیروها است. از دید شما سیاست درست جنبش کردستان برای عبور از بحران و دست یافتن به اتحادی فراگیر میان اپوزیسیون ایرانی به منظور استقرار دموکراسی در ایران در چه می‌تواند باشد؟

پاسخ: در رابطه با پرسش پیشین شما به نکات اصلی این پرسش نیز پاسخ داده‌ام و نیازی به تکرار نیست. آن‌چه که به جنبش کردستان مربوط می‌شود، باید یادآوری کنم که جنبش کردستان تافته جدا بافته‌ای است، زیرا از یک‌سو خود را بخشی از جنبش سراسری ضد ولایت فقیه ایران می‌داند و از سوی دیگر بخشی از جنبش سراسری ملیت یا ملت‌گرد است که در کشورهای ترکیه، ایران، عراق و سوریه پراکنده است و به‌خاطر تحقق کشور مستقل کردستان مبارزه می‌کند. این خودویژه‌گی سبب می‌شود تا جنبش کردستان، برخلاف دیگر نیروها و سازمان‌های سیاسی ایرانی از یک پشت جبهه برخوردار باشد و به همین دلیل نیز می‌تواند نسبت به دیگر سازمان‌های سیاسی ایرانی از امکانات به‌تری برای پیش‌برد مبارزه خود بهره‌مند شود. اما همین امتیاز ویژه سبب می‌شود تا دیگر نیروهای ایرانی که خواستار حفظ تمامیت ارضی ایران هستند، نسبت به جنبش کردستان از خود حساسیت بیش‌تری نشان دهند و دائماً از رهبران این جنبش بخواهند که در عمل نشان دهند که خواستار حفظ تمامیت ارضی ایران هستند. کم‌ترین انحراف از این خواسته می‌تواند به بدگمانی میان جنبش کردستان و دیگر نیروهای سیاسی ایران دامن زند. و دیدیم که پس از اشغال عراق و ایجاد حکومت خودمختار در کردستان عراق، بعضی از تصمیمات و کارکردهای برخی از رهبران جنبش کردستان ایران به این بدگمانی به‌شدت دامن زد و حتی سبب انشعاب در درون سازمان‌های سیاسی جنبش کردستان ایران گشت.

دیگر آن‌که، این سازمان‌های سیاسی نیستند که می‌توانند در ایران دموکراسی را برقرار سازند و بلکه در هر جامعه‌ای زیرساخت‌های اقتصادی-اجتماعی باید دموکراسی را به مثابه رهنمای مناسب با نیازهای خود مطالبه کنند. تا زمانی که چنین نباشد، تمامی تلاش‌های سیاسی برای تحقق دموکراسی با شکست روبه‌رو خواهند شد. ما در ایران با مناسبات اقتصادی ویژه‌ای روبه‌رویم که آن را نمی‌توان سرمایه‌داری نامید، زیرا بخش تعیین‌کننده اقتصاد در ایران در مالکیت دولت قرار دارد و در این بخش قانون ارزش که موتور تولید سرمایه‌داری است، حاکم نیست. به همین دلیل نیز به زحمت می‌توان کارگرانی را که در صنایع، نهادها و ادارات دولتی کار می‌کنند و در ازای کار خود مزد دریافت می‌کنند، پرولتاریا نامید. همین تمرکز قدرت اقتصادی در دستان دولت سبب می‌شود تا قدرت سیاسی نیز در دستان دولت متمرکز شود و به استبداد به‌گراید. بنابراین وجود استبداد در ایران دوران پهلوی و دوران جمهوری اسلامی نتیجه بدذاتی محمدرضا شاه و خمینی نبوده است و بلکه این ساختار اقتصادی سبب شده است تا استبداد در ایران پس از انقلاب هم‌چنان استمرار داشته باشد. بنابراین، اپوزیسیونی که می‌خواهد در ایران دموکراسی را برقرار سازد، باید در این زمینه اندیشه کند و راه حل ارائه دهد. متأسفانه برنامه‌های اقتصادی و سیاسی بسیاری از سازمان‌های اپوزیسیون ایران رونویسی برنامه‌های احزاب برخی از کشورهای بیگانه است و به‌همین دلیل نیز در این زمینه هیچ راه‌کاری را ارائه نمی‌دهند.

پرسش: صحبت از ستم ملی در کردستان و نقاطی چون آذربایجان، سیستان و بلوچستان، ترکمن صحرا، خوزستان و دیگر مناطق ملیت‌های تحت ستم، موضوعی است که مناقشه و جدل‌های سیاسی بسیاری را خصوصاً در سال‌های اخیر دامن زده است. برای رفع این مسئله به شیوه مناسب، چه راه‌بردی را پیش‌نهاد می‌کنید؟

پاسخ: من بر این باور نیستم که در ایران ستم ملی وجود دارد و به این موضوع در کتاب «ایران و دموکراسی» نیز اشاره کرده‌ام. همان‌طور که در پیش‌گفت‌م، در ایران کسی به‌خاطر ملیت خود از حقوقی محروم نمی‌شود. همه ایرانیان-جز در رابطه با دین- در برابر قانون دارای حقوق برابرند، در حالی که در برخی از کشورها و از آن جمله در اسرائیل چنین نیست. هم‌اینک نیز می‌بینیم که در هیئت حاکمه ایران، شخصیت‌هایی از همه ملیت‌ها و خلق‌های ایران حضور دارند و در قدرت سیاسی سهم هستند.

با این حال ایران کشوری است که در آن چندین ملیت با هم و در کنار یک‌دیگر زندگی می‌کنند. تجربه ایالات متحده آمریکا آشکار ساخت، کشوری که در آن ملیت‌های مختلف زندگی می‌کنند، باید برای مرادده ملی خود یک زبان رسمی داشته باشد. در ایالات متحده زبان انگلیسی از طریق رأی نمایندگان مردم به‌مثابه زبان رسمی برگزیده شد، یعنی از طریق دموکراتیک چنین گزینشی انجام گرفت. در ایران پس از اسلام، یعنی نزدیک به ۱۲۰۰ سال است که زبان فارسی به زبان درباری و سپس به‌زبان رسمی بدل شده است. البته این انتخاب داوطلبانه و

دمکراتیک نبوده است، اما پس از اسلام، نزدیک به هزار سال طوائفی بر ایران حکومت کردند که زبان مادری شان فارسی نبود و با این حال، حکومت‌های این اقوام نیز هیچ‌گاه نکوشیدند زبان مادری خود را به زبان درباری و رسمی بدل سازند. به همین دلیل نیز نمی‌توان گفت که فارس‌زبانان ایران زبان خود را به دیگر اقوام و ملیت‌های ایران تحمیل کردند. این وضعیت تا پیدایش سلسله پهلوی وجود داشت، یعنی گزینش زبان فارسی به مثابه زبان اداری، ادبی، فرهنگی و علمی، دارای دلایل دیگری بوده است که پرداختن به آن در این جا ممکن نیست. در این باره کتاب‌ها و مقالات زیادی نوشته شده است و می‌توان به آن‌ها رجوع کرد.

البته همه می‌دانیم که مردم ایران در به قدرت رساندن سلسله پهلوی نقشی نداشتند و هم‌چنین فارس‌زبانان ایران رضا شاه را به سلطنت ایران برنگزیدند و بلکه این رژیم توسط امپریالیسم انگلیس به مردم ایران تحمیل شد. سلسله پهلوی کوشید با تکیه به تاریخ پیش از اسلام ایران، پدیده شاهنشاهی را به ایدئولوژی توجیه سلطنت بدل سازد و با طرح شعار «خدا-شاه-میهن» کوشید توجیه کند که «شاه» (سلطنت) حلقه واسط بین زمین و آسمان است و بدون سلطنت حفظ میهن، یعنی تمامیت ارضی کشور ممکن نیست. این ناسیونالیسم افراطی سبب شد تا زبان فارسی به یگانه زبان رسمی بدل گردد و زبان‌های اقوام و ملیت‌های دیگر ایران در سیستم آموزش و پرورش مورد توجه قرار نگیرد. به هر حال اینک، طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی، که توسط بیش از ۹۸ درصد مردم ایران در یک همه پرسی به تصویب رسید، زبان فارسی زبان رسمی کشور است. البته در یک کشور، هر چند یک زبان به زبان مسلط بدل می‌گردد، اما نباید یک زبان رسمی وجود داشته باشد. به طور مثال، در کشور سوئیس چهار ملیت با هم زندگی می‌کنند و به همین دلیل نیز در این کشور ۴ زبان رسمی و اداری وجود دارد. با این حال، در این کشور نیز، از آن‌جا که اکثریت جمعیت سوئیس را آلمانی‌زبان‌ها تشکیل می‌دهند، زبان آلمانی به زبان غالب تبدیل شده است و یک دوست سوئیسی من بارها خاطرنشان ساخته است که در سوئیس، کسی که زبان آلمانی را خوب نداند، به زحمت می‌تواند به مقامات بالای اداری و مدیریت اقتصادی دست یابد.

با توجه به ترکیب جمعیت در ایران نیز زبان فارسی نباید حتماً یگانه زبان رسمی کشور باشد و اگر اکثریت اقوام و ملیت‌های ساکن در ایران خواستار آن شدند، می‌توان برای این مشکل راه‌حل‌های دمکراتیک یافت. در ایران نیز می‌تواند چند زبان رسمی در کنار هم وجود داشته باشند.

به باور من، اگر بتوانیم مشکل زبان رسمی را حل کنیم و شرایطی فراهم آوریم که کودکان در دبستان دو زبانه تدریس شوند، دیگر با مشکل «شوونیسیم» فارس‌زبانان و «ناسیونال-شوونیسیم» سازمان‌هایی که مدعی هستند ملیت‌های مختلف ایران را نمایندگی می‌کنند، روبه‌رو نخواهیم شد و نیازی نخواهد بود که تاریخ مشترک ۲۵۰۰ ساله خود را که تاریخ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مشترک همگی خلق‌ها و ملیت‌های ایران است، انکار کنیم و هم‌چون برخی از گروه‌های افراطی آذری خواستار تبدیل زبان انگلیسی به زبان مشترک ملیت‌های ایران گردیم.

پرسش: ساختارهای گوناگونی برای سیستم سیاسی آینده ایران، پس از جمهوری اسلامی پیش‌نهاد شده است. از دید شما کدامین سبک و روش اداره سیاسی جامعه خواهد توانست به همبستگی بیش‌تر ایرانیان کمک کند؟ در این میان چه نقشی برای نیروهای سیاسی کرد قائلید؟

پاسخ: به باور من، هرگاه در ایران دمکراسی تحقق یابد، ساختار سیاسی فدرالیسم به‌ترین شکل حکومت برای ایران فردا خواهد بود. منتهی باید توجه داشت که در جوامع دمکراتیک افراد به شهروند بدل می‌گردند و شهروندان از حقوق برابر با یک‌دیگر برخوردار می‌شوند. بنابراین نمی‌توان آن دسته از ساختارهای فدرالی را مورد توجه قرار داد که با تکیه به حقوق قومی-ملیتی می‌کوشند حقوق فردی شهروندان را نابرابر سازند و این نابرابری را توجیه کنند. به همین دلیل نیز در رابطه با حکومت فدرال در ایران دو شیوه تفکر میان سازمان‌های ایرانی که خود را نماینده اقوام و ملیت‌های ایران می‌دانند، وجود دارد که بررسی آن حائز اهمیت است.

نخست آن که در آلمان، ایالات متحده آمریکا، سوئیس و دیگر کشورهای دمکراتیکی که در آن‌ها ساختار سیاسی حکومت فدرال وجود دارد، همه افراد کشور دارای حقوق برابرند و از حق سکونت در همه ایالت‌ها، شهرها و روستاها برخوردارند و با تغییر محل سکونت خود، حتی از آن‌ها ضایع نمی‌شود، زیرا همه مردم از حقوق شهروندی برابر برخوردارند. در آلمان، کسی که در ایالت بایرن زاده شده است، می‌تواند از سوی مردم هامبورگ به‌عنوان سناتور انتخاب شود و بر عکس، یک هامبورگی با سکونت در ایالت بایرن، هم از حق انتخاب کردن و هم از حق انتخاب شدن برخوردار است. من نیز هوادار تحقق یک چنین ساختار فدرالی در ایران هستم.

اما برخی از سازمان‌های منطقه‌ای ایران درک دیگری از حکومت فدرال دارند. آن‌ها بر این باورند که مردم غیر کُرد در کردستان و غیر آذری در آذربایجان دارای همه حقوق شهروندی نیستند، زیرا کردستان و آذربایجان موطن کردها و ترک‌ها است و به همین دلیل نیز فقط کسانی که کُرد و آذری هستند، می‌توانند در این ایالت‌ها از حق رأی دادن و انتخاب شدن برخوردار باشند. چنین تفکری از فدرالیسم نه فقط دارای وجه دمکراتیک نیست، زیرا بخشی از مردم را از حقوق مدنی و شهروندی خود محروم می‌سازد، بلکه در پی جداسازی Spaltung و نه آمیزش و جذب Integration ملیت‌های ایران در هم خواهد بود. همین تفکر سبب می‌شود تا این دسته از سازمان‌های منطقه‌ای خواستار آن باشند که ارتش که باید زیر فرمان دولت مرکزی باشد، به ارتش ملیت‌های مختلف تقسیم گردد و به‌طور مثال سربازان و افسران مستقر در پادگان‌های ارتش در کردستان، باید حتماً از کردان باشند. روشن است که چنین ساختار فدرالیستی نه تنها دمکراتیک نیست، زیرا میان شهروندان به‌خاطر وابستگی‌های قومی-ملیتی‌شان توفیر می‌گذارد، بلکه زمینه را برای تجزیه کشور در آینده هموار می‌سازد و وحدت ملی را خدشه‌دار می‌کند. به همین دلیل نیز من با یک چنین ساختار فدرالیسمی که دارای وجه دمکراتیک نیست، به شدت مخالفم.

سازمان‌های کُرد ایرانی نیز باید در این رابطه مواضع خود را شفاف سازند که خواهان جدائی و یا ماندن در جغرافیای سیاسی ایران هستند؟ دیگر آن که باید روشن کنند که طرح فدرالی آن‌ها دارای چگونه مضمونی است تا بتوان در صد معیار دمکراسی آن را سنجید.

پرسش: با توجه به اهمیت بحث، اگر نکته‌ای حول موضوعات مطروحه از قلم افتاده و جای طرح دارد، خوشحال خواهیم شد که از طرف شما مورد توجه قرار گیرد.

پاسخ: کومله خود را یک سازمان چپ می‌داند، هم‌چنین حزب کارگران کردستان ترکیه خود را حزبی سوسیالیستی می‌نامد. اگر به «مانیفست حزب کمونیست» که مارکس و انگلس آن را نوشته‌اند، نگاه کنیم، خواهیم دید که در آن‌جا طرح شده است که دیر یا زود سرمایه‌داری به یک شیوه تولید جهانی بدل خواهد شد و با پیدایش بازار جهانی، مرزهای ملی که توسط سرمایه‌داری بومی برای حفظ بازار داخلی به سود خویش به‌وجود آمده‌اند، دیگر نقش تاریخی خود را از دست خواهند داد و با توجه به یک چنین تحولی، آن‌ها شعار پرولتاریای جهان متحد شوید، را طرح کردند، زیرا بازار جهانی دیر یا زود سراسر جهان را به یک پیکره واحد و به‌اصطلاح امروزی به «دهکده جهانی» بدل خواهد ساخت. بنابراین سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها باید منافع آتی طبقه کارگر را فدای منافع آنی او نسازند و بلکه باید همیشه منافع آنی طبقه کارگر را در رابطه با منافع آتی او تدوین و تنظیم کنند. به همین دلیل نیز به باور من دامن زدن به ناسیونالیسم و در مواردی به شوونیسیم قومی و ملیتی به سود منافع آتی، یعنی منافع درازمدت پرولتاریای کُرد و آذری و ... نیست. ما باید حتی در جهت ایجاد اتحادیه بزرگ‌تری از ایران و همسایه‌گانش گام برداریم، زیرا فقط در چنین حوزه‌های بزرگ‌تری می‌توانیم مسائل دشوار کنونی بشریت، نظیر محیط زیست،

تأمین آب آشامیدنی، انرژی و ... را حل کنیم. حرکت از واحدهای سیاسی بزرگ به کوچک، حرکتی ضد تاریخی و ضد منافع درازمدت پرولتاریای ایران و جهان است. به همین دلیل نیز به دوستان کومله توصیه می‌کنم، با توجه به این منظر، سیاست منطقه‌ای خود را تنظیم کنند. در آن صورت مرا و همه کسانی را که خواستار گسترش دموکراسی در ایران، در منطقه و در جهان هستند، در کنار خود خواهند یافت.

منوچهر صالحی
هامبورگ، ۱۶ ژانویه ۲۰۰۸